

نقالی در ایران

رخند غروی

از زمانهای بسیار کهن قصه گوئی و سرگرم کردن مردم بوسیلهٔ افسانه سرایی در میان تمامی ملل جهان رایج بوده است؛ چنانکه ارسطو، در سدهٔ چهارم پیش از میلاد، در مورد منشاء پیدایش آن چنین می نویسد:

«چنین به نظر می آید که پیدایش شعر دو سبب داشته است هر دو سبب طبیعی، یکی تقلید است که در آدمی غریزی است و هم از عهد کودکی ظاهر می شود؛ و فوق انسان با سایر جانوران [این است که] استعداد دارد، چنانکه انسان معارف اولیهٔ خود را از همین طریق تقلید بدست می آورد و همچنین همهٔ مردم از تقلید لذت می برند...»^(۱)

و در جائی دیگر انواع تقلید را به ترتیب زیر نام می برد:

«شعر حماسی، شعر تراژدی و همچنین شعر کمدی و نظم دینتی رامب و بخش عمدهٔ هنرنمایی زدن و چنگ نواختن انواع تقلید به شمار می آیند.»^(۲)

ارسطو منشاء پیدایش شعر را که قصه نیز بدون تردید یکی از انواع آن است تقلید می داند و خود تقلید ناشی از



نقال کسی است که رویداد یا داستانی را در برابر جمع نقل می کند و نقالی روایت و نقل رویداد یا داستانی است بوسیله شخصی بنام نقال در برابر جمع.

برزنی است که بصورت نهفته در انسان وجود دارد و بدان علاوه بر اینکه بوسیله آن بسیاری آموختنی ها را برآورد، از انجام و مشاهده آن نیز لذت می برد.

در قرونهای بعد نظرات دیگری درباره منشأ پیدایش فقه توسط دانشمندان مختلف ارائه شد. در قرن بیستم ندهای از روانشناسان اظهار کردند که منشأ پیدایش فقه خاصیت خیالپردازی انسان است و انسان از این طریق می کوشد واقعیت بیرونی را مناسب خود بازسازی کند و رویاهای خود را بدین ترتیب عینیت بخشد و با نظریات و ترسهای آنچنانکه می خواهد، و نه آنچنانکه در جهان بیرون مجبور است، برخورد کند.

با پدید آمدن شهرها و کشورهای مختلف، قصه های مختلفی نیز پدید آمده که هر یک نمایانگر تفکر و فرهنگ ملت مرز و بوم خود بودند. اما با اندکی تأمل برمی یابیم که در بسیاری مواقع این قصه ها با وجود فاصله مکانی زیادی که در محل پیدایششان وجود دارد، از نظر موضوع و مضمون از شباهت فاحشی برخوردارند. برخی از محققین این شباهت را ناشی از شباهت شرایط اقلیمی دو منطقه و وضع آب و هوایی آن می دانند و چنین اظهار می کنند که طبق بررسیهای صورت گرفته مناطقی که دارای آب و هوای یکسان هستند به دلیل برخوردهای مشابهی که با طبیعت اطرافشان دارند از قصه های یکسانی برخوردارند.

اما نظریه دوم حاکی از آن است که در گذشته تجاری یا فقه کسانی که به دلایل مختلف شغلی دائماً در سفر بودند سبب ترویج این قصه ها در مناطق مختلف بوده اند. چنانکه از قرائن پیداست، قصه گوئی یکی از بهترین مسائل سرگرمی در ایام فراغت بوده است و مردم تمامی مناطق جهان در مواقعی از روز گردهم آمده، با قصه های سرگرم کننده ای که تعریف می کردند، خستگی کار و فعالیت روزانه را از تن به در می کردند. بدیهی است در چنین حال و هوایی، داستانهای تازه از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده اند.

بسیاری معتقدند، این افراد عموماً در میان خود مسابقاتی ترتیب می دادند و به بهترین و تازه ترین داستان

جوایزی می دادند و به این ترتیب داستانهای که در شهرهای دیگر کاملاً شناخته شده بود، ممکن بود در شهرهای دیگر گوی سبقت را از دیگران بریاید و بعنوان بهترین داستان شناخته شود.

قصه گوئی در ایران نیز همچون سایر ملل جهان، از سنتی دیرینه برخوردار است. «قدیمی ترین سندی که در این مورد در دست داریم گفته ابن ندیم است و در کتاب الفهرست بیان گردیده است:

محمد بن اسحاق گوید: نخستین کسانی که افسانه ها تصنیف کردند و آنرا بصورت کتاب درآورده در خزانه های خود نگاه داشتند، فرس اول بودند. ایشان بعضی از این افسانه ها را از زبان جانوران نقل می کردند. پس از آن پادشاهان اشکانی که دومین سلسله پادشاهان ایران بودند آن را بصورتی اغراق آمیز درآوردند و شاهان ساسانی چیزها بر آن افزودند.

محمد اسحاق گوید: اگر خدای خواهد، درست این است که نخستین کسی که در شب قصه گفتن را رواج داد و شب را به افسانه زنده داشت، اسکندر بود! وی گروهی داشت که او را می خندانیدند و افسانه ها برایشان ساز می کردند؛ لیکن وی از این کار قصد لذت بردن نداشت، بلکه از این کار حفظ و حراست خویش را اراده کرده بود و پس از او پادشاهان از کتاب هزار افسانه برای این کار استفاده کردند.^۳

پیدایش نقالی:

«نقال کسی است که رویداد یا داستانی را در برابر جمع نقل می کند. [و نقالی] روایت و نقل رویداد یا داستانی [است] بوسیله شخصی بنام نقال در برابر جمع...»

اما هنر نقالی ویژگیها و نقطه نظرهای زیبا شناختی خاصی را داراست که سبب می شود بسیاری از محققین آن را سر منشأ پیدایش تئاتر معرفی کنند و خاستگاه های دیگری، و رای قصه گوئی و افسانه سرایی، برای آن جستجو نمایند.

محققین معتقدند قصه گوئی و افسانه پردازی که در ایران قبل از اسلام وجود داشته است، قصه سرایی موزونی

بوده که یک ساز آن را همراهی می کرده است و در این روش قصه گو به تناسب، داستان را به آواز یا گفتار نقل می کرده است. این افراد در روزگار قدیم قوال خوانده می شدند.

با ظهور اسلام، بدلیل منع موسیقی، همراهی ساز از قوالی حذف شد و در نتیجه داستانسراییان برای ادامه حیات خود ناچار شدند این کمبود را با ابتکاری جبران نمایند و چنین بود که گام مؤثری در تحول قوالی برداشته شد و واقعه خوانی با تکیه بر بازیگری با نام نقالی پا به عرصه ظهور نهاد.

از این پس نقال برای نقل داستان خویش تمامی تواناییهای بدنی و صدایی خود را بکار گرفت. زره بر تن نمود و خود بر سر گذارد تا با استکا بر احساس تماشاگرانش بتواند هر چه بیشتر تصویرگر دقیق نقلی خویش باشد.

نقالی پس از اسلام:

شاید نخستین مدرکی که از وجود هنر نقالی پس از اسلام در دست است سندی باشد مربوط به ابن قتیبه متعلق به قرن سوم هجری:

«این قتیبه در عیون الاخبار جلد چهارم صفحه ۲۱ چنین می گوید: از علی پسر هشام که گفت قصه گوئی به مرو نزد ما بود، قصه می گفت و می گریانیدمان. پس از این طنبوری از آستین به در می آورد و آن را می نواخت و می گفت: آیا این تیمار باید اندکی شادیه؟ معنایش: با این غم اندکی شادی بیاست.»

در این زمان (حدود قرن ۳ هجری) گروهی از ایرانیان که اندیشه بازگشت به گذشته و مبارزه با نفوذ عرب را ترویج می کردند، استفاده از داستانها و حکایات دوران پیش از اسلام را یکی از بهترین راههای این مبارزه شناخته، به تقویت نقالان همت گماردند. اما نقالان در این راستا به نحوی ناخوسته وارد یک مبارزه سیاسی شدند که در قرن پنجم هجری با غلبه تمصیهای مذهبی و از میان رفتن مصادق حماسه ها پایان یافت. از این پس حماسه ها و نقلهای مذهبی دچار نوعی دگرگونی شدند و پس از مدتی، نوعی روحیه عرفانی و مذهبی در نقالان آن عصر سبب پیدایش شاخه های نوینی در هنر نقالی شد:

مناقب خوانی و فضایل خوانی:

پیدایش دو گرایش شیعه و سنی در میان مسلمانان ایرانی دو گروه مناقب خوان و فضایل خوان را در کوچه و بزرگ به راه انداخت که هر یک شاخه ای از هنر نقالی به حساب آمده، در کنار شاهنامه خوانان به کار خویش ادامه می دادند.

مناقب خوانان کسانی بودند که قصیده های رافضیان را مدح و ثنای حضرت علی و ائمه اطهار می خواندند و به

غاصبان حق معترض می شغفم آنها داستانهائی از جنگها و پهلوانی های حضرت علی (ع) را که صورت حماسه های مذهبی داشت در کوی و برزن و معابر نقل می نمودند. در برابر گروه مناقب خوانان که شیعی مذهب بودند، اهل سنت نیز گروهی را بنام فضایل خوانان به راه انداختند. اینان نیز نقلهایی درباره عمر و ابوبکر و فضایل آنان و البته به تقلید از مناقب خوانان می خواندند.

مکانهای متعلق به هریک از این دو گروه همواره، مشخص بود، به نحوی که همیشه مردم می دانستند در کجا مناقب خوانان در مدح حضرت علی (ع) و ائمه و پهلوانیهای او می خوانند و در کجا فضایل خوانان، فضایل ابوبکر و عمر و عثمان را برمی شمارند.

اما بعد از پیروزی شیعیان و پذیرفته شدن مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی کشور، فضایل خوانی از میان رفت و مناقب خوانی بصورت حاشیه ای بر تقاللی باقی ماند.

عهد صفویه و بعد از آن:

دوران صفویه مصادف با شکوفائی تمامی هنرها و از جمله هنر نقالی بود، و ما در نوشته های دوران صفویه به نام شاهنامه خوانان و نقالان بسیاری برمی خوریم. اهمیت اجتماعی نقالان در این زمان به نسبت سایر ادوار رو به فزونی نهاد و در قرن نهم هجری مولانا حسین واعظ کاشفی سبزه واری کتابی را تحت عنوان فوت نامه سلطانی به رشته تحریر درآورد که بخشی از آن - تحت عنوان در بیان قصه خوانان و افسانه گویان - را نیز به بحث و تفسیر هنر نقالی اختصاص داده بود. آوردن بخشی از این رساله جهت آشنایی با میزان اهمیت نقالان در آن زمان خالی از لطف نخواهد بود، خصوصاً که می تواند تعریفی جامع از این هنر و نحوه اجرای آن در عهد مورد نظر ارائه دهد:

«اندر فواید قصه خواندن و شنیدن:

بدان که قصه خواندن و شنیدن فایده بسیار دارد: اول آنکه از احوال گذشتگان خبردار شود. دُیم آنکه چون غریب و عجایب شنود (نظر او به قدرت الهی) گشاده گردد. سیم، چون محنت و شدت گذشتگان شنود داند که هیچکس از بند محنت آزاد نبوده است و او را تسلی باشد. چهارم، چون زوال ملک و مال سلاطین گذشته شنود، دل از (مال دنیا) و دنیا بردارد و داند که با کس وفا نکرده و نخواهد کرد. پنجم، عبرت بسیار و تجربه بیشتر او را حاصل آید و خدای تعالی با حضرت رسالت (ص) می گوید: ای محمد! ما بر تو می خوانیم از قصه های رسولان و خیرهای پیغمبران، آنچه بدان دل را ثابت گردانیم و فایده های کلی ترا حاصل آید. پس معلوم شد که در قصه های گذشتگان فایده ای هست اگر واقع

باشد و بر آن وجه که وجود داشته باشد خواننده شود، خواننده و گوینده و شنونده فایده خود برگزید؛ چنانکه گفته اند:

**نگویند از سرباز یچه حرفی
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش
و گرسد دفتر حکمت برابله
بخوانی آیدش باز یچه در گوش^۶**

اندر مقام و منزلت قصه گو:

اگر پرسند که مخصوص (قصه خوانان چیست؟) بگوی صدلی و این در اصل از آن غزا خوانان بوده و حالا از آن قصه خوانان است و تبریز نیز می دارند.

اگر پرسند که صدلی را از کجا گرفته اند بگوی از آنجا که چون خدای تعالی (آدم را بیافرید) فرمود که اسماء مخلوقات بیان کند و در زیر عرش ملانکه جمع شدند. آدم (ع) برخاست و نام یک به یک از اشیا ذکر می کرد، جبرئیل (ع) به فرمان ملک جلیل از بهشت صدلی آورد و بنهاد و آدم را بروی بنشاند. اگر پرسند که معنی صدلی نهادن چیست؟ بگوی که معنی آنست که هر که هنری دارد باید از مردم دیگر بالا تر نشیند تا همه از دیدار او بهره یابند.

اگر پرسند که صدلی را برای که می نهند؟ بگوی از برای هنرمندان، و به واسطه آنست که هر که در هنرمندی و پهلوانی به سرآمد، سلاطین او را بر صدلی نشانند. پس هر که پهلوان میدان سخن باشد او را رسد که بر صدلی نشیند.^۷

ارکان و شرایط صدلی:

«اگر پرسند صدلی چند رکن دارد؟ بگوی چهار رکن: دو زیر و دو بالا.

اگر پرسند که دو رکن بالا اشارت به چیست؟ بگوی یکی به دانش یعنی هر که بر صدلی نشیند باید که هر چه گوید از روی دانش گوید و به نظر بینش بیند و داند که معرکه قابل چه نوع سخن است. اگر پرسند که دو رکن زیر صدلی اشارت به چیست؟ بگوی یکی به صبر، دُیم به ثبات، یعنی هر که بر صدلی نشیند باید که هر چه بدو رسد صبر کند و در کار خود ثابت قدم باشد و به هر چیزی از جا در نرود چنانکه گفته اند:

**تازه ربادی نجنسی پا به دامن کنش چوکوه
کادمی هشت غبار و عمر، باد صرصر است^۸**

انواع قصه گوئی و آداب آن:

«اگر پرسند که قصه گوئی چند نوع است؟ بگوی دو نوع: اول حکایت گوئی و دُیم نظم خوانی.

اگر پرسند که آداب حکایت گوئیان چند است؟ بگوی هشت: اول آنکه قصه ای که ادا خواهد کرد اگر مبتدی است باید بر استاد خوانده باشد و اگر منتهی است

با خود تکرار کرده باشد تا فرو نماند. دُیم آن که جست و چالاک به سخن درآید و خام و گران جان نباشد. سیم، باید که داند که معرکه لایق چه نوع سخن است، از حد نزول و مانند آن بیشتر از آن نگوید که مردم راغب آن باشند. چهارم، نثر را وقت وقت به نظم آراسته گرداند، نه بر وجهی که (مؤذی) به ملال شود که بزرگان گفته اند:

نظم در قصه خوانی (تمک است در دیگ)، اگر کم باشد، طعام بی مزه بود، و اگر بسیار گردد شور بود. پس اعتدال نگاه باید داشت. پنجم، سخنان ممال و گران

نگوید که در چشم مردم سبک شود. ششم، سخنان تعریفی و کنایه نگوید که در دنیا گران گردد. هفتم، در گدایی مبالغه نکنند و بر مردم تنگ (نگیرد). هشتم، زود بس نکنند و دیر نیز نکشد بلکه طریق اعتدال مرعی دارد.

اگر پرسند که آداب نظم خوانی چند است؟ بگوی شش: اول آنکه به آهنگ خوانند. دُیم سخن در دل بنشانند. سیم اگر بیتی مشکل پیش آید شرح آن با حاضران نگویند.

چهارم، چنان نکنند که مستمع ملول گردد. پنجم، در گدایی سوگند بسیار ندهند و مبالغه ننمایند. ششم، صاحب آن نظم را در اول معرکه یا در آخر یاد کند و فاتحه و تکبیر گوید و افسانه خوانان نیز مثل حکایت گویند. ایشان را

نیز همین ادب رعایت باید کرد.^۹

بدین ترتیب مشاهده می کنیم که قدر و منزلت نقال و هنر نقالی در قرن نهم هجری تا به آنجاست که نقال را «قهرمان میدان سخن» نام نهاده و نسبت او را به سایر آدمیان، همطراز نسبت حضرت آدم با سایر موجودات در بدو خلقت بیان می دارند.

بدیهی است نقالان که در آن روزگار افرادی دانشمند، صبور و ثابت قدم در کار خویش به حساب می آمده اند، از آموزش و تعلیمات ویژه ای برای دستیابی

بدین مقام و منزلت برخوردار می شده اند. شاردن، سیاح فرانسوی، طی شش بار مسافر خود به ایران، در کتابی تحت عنوان سیاحت نامه شاردن می نویسد:

«میدان تبریز، بزرگترین میدانهای عالم است که من دیده ام. همه روزه شامگاهان این میدان انباشته از عالمه مردم است که برای تفریح و تماشای نمایشهایی که آنجا نشان داده می شود جمع می آیند، تفریحات میدان عبارتست از: نمایشهای شعبده بازان و مسخرگان و نودگان و خواندن اشعار و سرودن داستانها...

در مشرق زمین اوقات مهمان به قرائت کتب یا شنیدن نقل حکایت و شعر و به شنیدن آواز دلنشین و رمای شاهنامه خوانان که کارهای پادشاهان باستانی ایران را طی داستانهای منظوم ترنم می کنند، می گذرد...^{۱۰}

در زمان شاه عباس صفوی، با پیدایش قهوه خانه ها،

نقالان مکان مناسبی برای ادامه کار خود پیدا کردند؛ چرا که آنان از دیرباز به علت تفاوت عمده کارشان با کار سایر معرکه گیران مکان مناسبی را جستجو می کردند که بتوانند نقلهای پی در پی و دنباله دار خود را در برابر تماشاچانی ثابت ادا کنند.

اما باید در نظر داشت، این معامله ای دو جانبه بود زیرا صاحبان قهوه خانه ها نیز برای سرگرم کردن مشتریان خود و جلب بیشتر آنها نیازمند به استفاده از ترفندهای گوناگون بودند و نقالان می توانستند یکی از بهترین این زندها به حساب آیند.

نقالی در عهد صفویه به همان گونه که ما امروز می شناسیم اجرا می شد و اصفهان که در آن موقع مرکز و پایتخت کشور بود مرکز رواج نقالی نیز شد. بعدها با توفیق پایتخت، نقالان نیز به تهران آمدند.

در زمان صفویان در اصفهان نقلهای زیادی گفته می شد که از آن میان می توان به رموز حمزه، ابوسلم نام، اسکندرنامه و شاهنامه فردوسی اشاره نمود.

«... شاه عباس خود به شاهنامه فردوسی علاقه بسیار داشت و در مجلس اوشاعران سخن شناس و خوش آهنگ، شاهنامه می خواندند. از شاهنامه خوانان او می توان عبدالرزاق قزوینی، ملا بیخودی گنابادی، واز شاعرانی که در قهوه خانه شعر می خواندند یکه سوار را نام برد. نضه گوئی و نقالی و مدح علی (ع) و گفتارهای دینی هم در قهوه خانه ها مرسوم بوده است...»^{۱۱}

در این زمان با شدت گرفتن تعصبات مذهبی، تمایل به شنیدن داستانهای مذهبی، همچون حمزه خوانی و حمد خوانی در میان مردم، روبرو فزونی نهاد و همبظور شاخه های متعددی در این هنر بوجود آمد که همگی در کنار شاهنامه خوانی به حیات خود ادامه می دادند. در این زبان کتابهای متعددی نیز از روی بیان راویان جمع آوری و ثبت شد که اسکندرنامه از جمله این کتابها است.^{۱۲}

انواع نقل و نقالی:

چنانکه قبلاً نیز ذکر شد نقالی در طول مسیر خود دگرگونیها و شاخه های جدیدی پدید آورد که عمده ترین دلیل آن ظهور اسلام و مذهب تشیع بود.

(۱) حمله خوانی:

«حمله خوانی عبارت بود از نقل قسمتهایی یا وقایع مختلفی از کتاب «حمله حیدری» تصنیف میرزا محمد رفیع باذل، شاعر ایرانی مهاجر به هند. این کتاب که بر اثر مرگ ناظم آن ناتمام ماند در سال ۱۱۳۵ توسط میرزا ابوطالب میرفندرسکی به پایان رسید. موضوع حمله حیدری عبارت بود از زندگی پیامبر و حضرت علی و جنگهای ایشان تا ضربت خوردن و پایان زندگی حضرت علی (ع)»^{۱۳}

(۲) روضه خوانی:

این گونه نقالی صرفاً جنبه مجلسی و مذهبی داشته است و بازی و حرکت در آن نقشی ندارد. روضه خوانان عموماً به دو دسته واعظین و ذاکرین تقسیم می شوند. کار واعظین ارشاد مردم و کار ذاکرین، ذکر وقایع و حوادث مذهبی یا «ذکر مصیبت» است.

داشتن آوازخوش و آشنایی با موسیقی از اساس کار ذاکرین است و در این روش نقالی، تکیه اصلی بر بیان و کلام بوده و هست.

روضه خوانی تنها در بین مردان رواج نداشت و بسیاری روضه خوانان زن نیز وجود داشتند که در مجالس زنانه روضه می خواندند.

(۳) پرده داری یا شمایل گردانی:

«و اما پرده داری یا شمایل گردانی؛ باید از ابتدا از خود «پرده» و یا «شمایل» شروع کرد. پرده، پارچه ای است که بر آن یک یا چند مجلس از زندگی و حوادث و مصائب خاندان پیغمبر را با رنگهای تیره نقش کرده اند. ممکن است نقش روی پرده به حادثه کربلا یا ضمایم آن (حادثه مختار، یا صحنه های شکنجه و کشتار بارگاه یزید) یا مربوط به معجزات و کرامات ائمه (مثل داستان حضرت علی و جوانمرد قصاب) باشد. در تصویرهای پرده ها معمولاً به واسطه مانع های مذهبی، صورت معصومین نشان داده نشده است و تنها هاله ای از نور آنها را مشخص می کند و عمق و فواصل در آنها تابع سنت رایج در نقاشیهای ایرانی است. برخی پرده ها فقط دارای جنبه تزئینی بود و آنها را به دیوارها می آویختند. اما پرده نقل را که چون طوماری است با رشته ای از نقشهایی که هریک دنباله نقش قبلی است، معمولاً یک «پرده دار» در گوشه ای یا میدانی می آویخت و لوله طومار را در برابر چشم تماشاگرانی که جمع شده بودند کم کم باز می کرد و حوادث نقش شده را با صدای گیرنده و آهنگ دار و آب و تاب و حواشی و لحن سوزآور نقل می کرد و در برابر پولی می ستاند»^{۱۴}.

بسیاری از محققین به سبب آنکه این مشکل از نقالی جنبه های نمایشی بسیاری را داراست، آنرا مرحله نخستین پیدایش تعزیه دانسته اند.

(۴) صورت خوانی:

این هنر امروزه چندان شناخته شده نیست، همینقدر می دانیم که شاخه ای از پرده داری بوده و یک مدرک کوتاه و نسبتاً دقیق آن را چنین معرفی می کند: «آنکه در بازارها نشسته، صورتهای ملائکه و بنی آدم و معامله ایشان در روز قیامت باهم، از عذاب و صواب چون صورتهای پهلوانان و دیوان و جز آن به مردم باز گوید و بنماید و از هریک چیزی بستاند. قمی اوحدی در تذکره

خود در احوال علی صورت خوان نوشته که علی صورت خوان - صورتی تخلص - مردی زبان آور بود، در میان صفاهان که موطن اوست معرکه گیری کردی و صورت خوانی نمودی و فنون این امور را به غایت خوب دانستی و او را بسیار دیده و داستانها از او شنیده ام»^{۱۵}.

(۵) سخنوری:

پس از رسمیت یافتن مذهب شیعه و در نتیجه از میان رفتن فضایل خوانان و مناقب خوانان و مقابله هایی که میان آنها و مناقب خوانان وجود داشت، دو برادر درویش، سنت سخنوری را که شکلی دیگر از مقابله های ذکر شده بود پایه گذاری کردند.

در شبهای ماه رمضان که قهوه خانه ها از رونق بسزایی برخوردار بودند و مردم و علی الخصوص پیشه وران تمام شب را تا خوردن سحری و خواندن نماز صبح در قهوه خانه ها می ماندند. در این اماکن مراسم سخنوری انجام می شد و نحوه اجرای آن چنین بود:

یک شب پیش از شروع ماه رمضان کسی که متصدی سخنوری بود «اثاث» خود را به قهوه خانه آورده و مشغول پوست کوبیدن می شد. اثاث او عبارت بود از یک «سردم» و مقداری پوست ببر و پلنگ، آهو و یا گوسفند، مقداری وصله های درویشی، مانند رشته و کشکول، تبرزین، مطراق، شاخ و تفریور پشته نهنگ و سنگ قناعت و جز آن و همچنین علامت صنفهای مختلف که به دیوار کوبیده می شد.

از نخستین شب ماه رمضان، سخنوری در قهوه خانه آغاز می شد. ابتدا یک نفر مرد درویش اشعاری در مدح و ثنای امیرالمؤمنین و ردّ تمسّن می خواند و سپس درویش دیگر شعر دیگری در همین باب به دنبال آن می خواند و بدین ترتیب مشاعره ای در میان می گرفت تا یکی از افراد در ماند و نتواند ادامه دهد.

البته گاهی مردم عادی نیز در این رقابت شرکت می کردند. لازم به توضیح است که کسانی که در این مقابله و مشاجره شرکت می کردند هیچکدام پولی دریافت نمی کردند و تنها کسی که «سردم» می پوشید مبلغی بعنوان کرایه اثاث می گرفت. این افراد عموماً شغل دیگر داشتند و این کار را برای خود نوعی فضیلت می شمردند. اینان سلسله خاصی از اهل تصوف بودند که به سلسله عجم معروف بود و افراد آن تمام سال را به حفظ کردن اشعار مختلف می پرداختند.

تاریخ و منشاء پیدایش سخنوری معلوم نیست اما افسانه هایی که در این مورد نقل شده و سینه به سینه منتقل شده است منشاء آنرا صفویه و شیعه می داند. رئیس این گروه نقالان «نقیب» نام داشت و معمولاً دارای سمت نقال باشی دربار بود و اعطای مقامات

۶ شاهنامه خوانی:

نقل داستانها و حماسه های ملی از دیرباز در میان مردم ایران زمین رواج داشته و اساساً پایه پیدایش هنر نقل و نقالی است. پیدایش شاخه های جدید در نقالی نیز هیچگاه نتوانست کوچکترین خللی در علاقه مردم نسبت به آن پدید آورد.

این نقلها که از دیرباز در میان مردم رواج داشت عاقبت به دست آن توانای استاد شعر فارسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به نظم کشیده شد و از این پس بود که شاهنامه خوانان پدید آمدند.

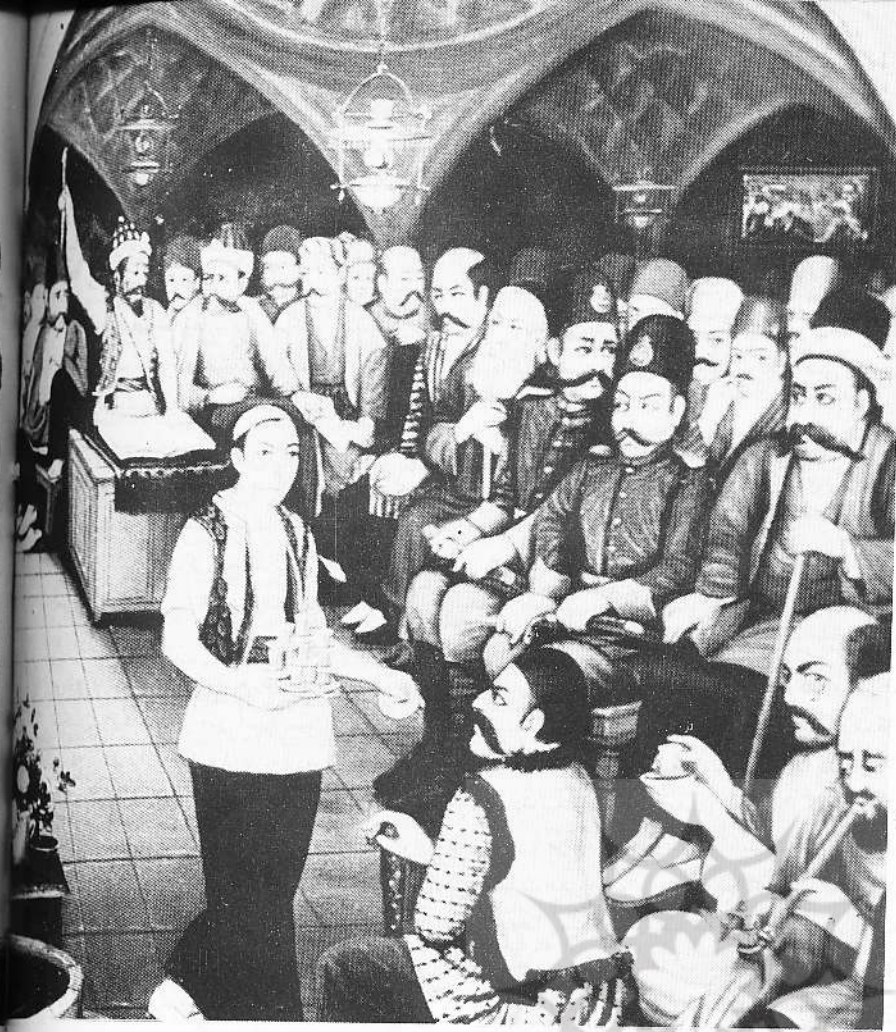
سرجان ملکم، یکی از سفرای انگلیس در ایران در عهد قاجار، در باب این پدیده هنری می نویسد:

«از اسباب و اوضاع سلطنت در ایران یکی قصه خوان است که آن را نقال شاه گویند و صاحب این منصب شخصی باخبر از تواریخ و مستحضر از اخبار و اشعار و نوادر و نکات و دقیق یاب یا نکته سنج باید. ایرانیان اسباب تماشا بسیار دارند، لکن به نوعی که تقلید در فرنگستان رسم است ندارند، مگر قصه خوانان ایشان که به شخص واحد - در حین تقریر - مجلسی با اتمام هستند - از تبدیل حرکات و تغییر آواز - به مقتضای حالت اشخاص مختلفه - در حالت عیدیه مثل: غضب و حلم، سرور و غم، سلطنت و گدایی، امارت و چاکری و عاشقی و معشوقی، فرمانبری و فرمانروایی، در یک شخص واحد دیده می شود...»

«درویش صفر شیرازی» از بهترین قصه خوانانی است که محرر اوراق در ایران دیده است. حرفت قصه خوانی در ایران باعث شهرت و مایه منفعت است و کسی که در خدمت سلطان به این منصب، ممتاز است، همیشه در حضور است، و همچنین در اسفار مستلزم رکابست. در هزار و هشتصد و ده عیسوی [۱۱۸۸ شمسی] که محرر اوراق دوباره به ایران رفت، در عرض راه از ارتفاعات حسنه با «ملا آدینه» قصه خوان فتحعلی شاه اتفاق ملاقات افتاده آشنا شدیم، از بهترین رفقای سفر بود و زحمت طول منزل به حکایات و صحبت های شیرین او فراموش می شد. ۱۷»

۷ گروه های دیگر:

علاوه بر گروه های ذکر شده، همواره در سراسر مملکت، افرادی وجود داشته اند که قصه های عامیانه و ملی با حفظ روحیه بیابانی و لطافت صحرایی نقل می کردند. از میان آنها می توان به گروهانی چند، چون گورانی بڑها در کردستان، عاشق ها در آذربایجان طالش



خود را در قلب او بنشانند.

وی با به هم زدن دستها، کوفتن پا بر زمین، و نیز معلق نگاه داشتن داستان، حس مطبوعی در تماشاگر ایجاد می کند که او را زاغب به ماندن و شنیدن بیشتر می کند.

بدیهی است یک نقال خوب برای دستیابی به این توانایی ها مراحلی را طی کرده باشد و آموزشهای لازمه را در هر مورد قبلاً فرا گرفته باشد. قبلاً در گذشته ای که از کتاب «فتوت نامه سلطانی» در باب آداب حکایت گویان ذکر کردیم، مشاهده نمودیم که نویسندگ آن کتاب نیز اشاره ای هر چند کوتاه به این مهم داشته است. مسلماً تمامی فنون و شگردهای نقالان نمی تواند فی البداهه و از روی ذوق و استعداد شخصی انجام پذیرد، خصوصاً که در بسیاری موارد، این فنون و شگردها در میان بسیاری نقالان مشابه است.

نقال و یا دوستدار هنر نقالی، باید ابتدا جهت آموزش این حرفه روزها و سالهای متمادی پای نقل اسناد می نشست و با دقت فراوان به سخنان، اعمال و رفتار وی توجه می کرد تا زمانی که تا حدودی با رموز و شگردهای استاد آشنا شود. سپس در ساعت های فراغت استاد به

و اطراف ساوه و گاه دشت گرگان، عاشق چی ها در خراسان اشاره کرد. نوع نقالی در میان این افراد بدین صورت بود که هریک از افراد گروه جای یکی از قهرمانان قصه قرار می گرفت و شعرهای مربوط به او را می خواند. این گروه همراه با نقل داستان خود چگور و بلابان و یا گاهی سرتا می زدند و کسی که چگور می زد، گفتن شرح داستان و حوادث را نیز برعهده داشت. در میان این افراد گاه مسابقاتی نیز برقرار می شد و دو نفری که مسابقه می دادند، آنقدر به سؤال و جواب در نقشهای خود ادامه می دادند تا بالاخره یکی از عهده برنیا آمده و دیگری برنده شود.^{۱۸}

تربیت نقالان:

نقالی یکی از اصیل ترین گونه های هنری ایران است که فنی تخصصی است و بر پایه اصول و قواعدی استوار است. معمولاً هر نقال در یک نوع خاص نقل تخصص دارد نظیر: حمله خوانی، حمزه خوانی، شاهنامه خوانی ... و

نقال همیشه باید بداند در هر مورد چگونه با آرایشهای کلام، مکثها، لرزشهای مختلف صدا و استفاده از حرکات مناسب، مستمع خود را به هیجان آورد و یا سخن

می نشستند، تماشاچیان در طول نقل چای می نوشیدند و چیق یا قلیان می کشیدند، می آمدند و می رفتند ولی دائماً دلشان پیش نقل و نقالی بود. هرکدام از مستمعان طرفدار یکی از قهرمانان داستان بودند. به ویژه سهراب در این میان از طرفداران بسیاری برخوردار بود.

در شبهایی که حکایت نقالی به زمان کشتن سهراب می رسید، قهوه‌خانه مملو از تماشاچی می شد. حکایت است که تنها در پای نقل نقالی بود که گرییدن نامردی به حساب نمی آمد، علی‌الخصوص در شبهای مرگ سهراب که همه مستمعین گریه می کردند. در این زمان افراد بسیاری از قهوه‌خانه خارج می شدند تا خبر مرگ سهراب را نشنوند و یا عده‌ای نزد نقالی آمده از او خواهش می کردند در برابر دریافت پول از کشتن سهراب صرف نظر کند.

نقالان معمولاً زره می پوشیدند و خود بر سر می گذاردند و به تن پیشخوان نیز زره و خود می کردند تا داستان واقعی تر جلوه کند. اینان هنرمندانی واقعی بودند که بدون استفاده از کوچکترین عوامل نمایشی، نظیر تزئینات و غیره، داستان خود را در قلب مردم می نشانند. پس زمینه‌ای که تماشاگر نقالی، در حین شنیدن داستان می دید، چیزی جز قهوه‌خانه و شمایل‌های آویخته به دیوار و باریکه‌ای از کاشیهای نقاشی شده یا تصویر شاهان و قهرمانان تاریخ نبود که در فضای باز حتی همین عوامل جزئی نیز وجود نداشتند.

نقال که در هر بار نقل خود، در لحظات مختلف، خود را بجای اشخاص مختلف داستان قرار می داد، قادر می شد در لحظات گوناگون با استفاده از تمامی قوت و فن‌ها و شگردهای یاد شده در هر لحظه به ایفای نقشی جدید بپردازد که در نهایت نمایشی تمام عیار بود.

معمولاً در پایان داستان مردم از نقالی می‌خواستند برای کشته‌شدگان فاتحه بخواند و روضه بگوید و نقالی هم چنین می کرد.

نقالی امروز:

همزمان با دگرگونیهای سیاسی - اجتماعی، نقالی نیز مانند بسیاری از هنرهای ملی چون تعزیه و سیاه‌بازی دستخوش زوال گردید. علاقه‌بیش از حد مردم به چیزهای نو و غربی که از خارج کشور وارد می شد و عدم تحول و پیشرفت در این هنرها سبب گردید رفته رفته روی آوران به نقل و نقالی تنها از میان آن دست کسانی باشند که به اصطلاح از همه جا مانده و رانده شده‌اند و چون کار دیگری نمی‌توانستند انجام دهند از سر ناچاری و درماندگی بدین شغل روی می آوردند و در قهوه‌خانه‌هایی

که توان خرید تلویزیون را برای مشتریان خود نداشتند به کار خویش ادامه می‌دادند. این افراد عموماً بی‌سواد یا کم‌سواد بودند و از سن و سالی بالای سی و پنج سال برخوردار بودند.

اغلب شاخ و برگهای دور از ذهن و غیرقابل قبولی که در طومارهای نقالی به چشم می‌خورد، توسط این افراد اضافه شده و همین‌ها است که بسیاری از این طومارها را غیرقابل اعتماد جلوه می‌دهد. گویی اینان تنها وسیله‌ی جلب مشتری را ادای وقایع غریب و شگفت‌انگیز در خلال داستانهای خود می‌دانسته‌اند.

تصویری که صادق هدایت، نویسنده‌ی نامی، در سالهای پیش از انقلاب از پرده‌داران ارائه می‌دهد، خود گویای بسیاری از این نکته‌هاست:

«جمعیت انبوهی از مرد و زن جلو پرده‌ای که به دیوار بود، میان برف و گل جمع شده بودند. روی پرده که از دو طرف لوله شده بود فقط تصویر مجلس یزید دیده می‌شد: تختی بالای مجلس زده بودند و یزید با لباس و عمامه سرخ روی آن جلوس کرده مشغول بازی نرد بود. پهلوی تنگ شراب و سیب و گلابی در سینی گذاشته بود یک دسته از اسرای صحرائی کربلا با عمامه‌های سبز، گردن کج و حالت افسرده، زنجیر به گردن جلو یزید صف کشیده بودند. سه نفر سرباز سیل از بناگوش در رفته هم پر سرخ به کلاهشان زده، شمشیر برهنه در دست گرفته. با شلوارهای چاقچول مانند پف کرده که در چکمه فرو کرده بودند به حالت نظامی کشیک می‌دادند.

جوان پرده‌دار شال و عمامه، عبا شتری مهندس و نعلین گل‌آلودی داشت. به نظر می‌آمد الگوی لباس خود را از مد لباس اسرای روی پرده برداشته بود... از ته حلقومش فریاد می‌کشید:

اینها مصائبی بود که به سر خاندان رسول آوردند. (به پیشانی می‌زد و مردم همه از او تقلید می‌کردند) حالا از این به بعد مختار میاد و اجر اشقیارو کف دستشون میذاره. اگه شیعوئی که اینجا ولسادن بخوان باقیشوییین نیاز صاحب پرده را میندازن توسفره - من چیزی نمی‌خوام... چهار جوانمرد می‌خوام که از چهار گوشیه مجلس چهار تا چراغ روشن بکنن تا بعد بریم سر باقی پرده و ببینیم مختار پدر این بد مروت صاحب‌ها رو در مباره، هرکی چراغ اول را روشن بکنه، بهمون فرق شکافته‌ی علی اکبر خدا صد در دنیا و هزار در آخرت عوضش بده.

از اطراف مقداری پول سیاه و سفید توی دستمال چرکی که جلو پرده به زمین افتاده بود پرتاب شد...^{۱۹}

این تصویر دقیقاً متعلق به زمانی است که نقالان از بدبخت‌ترین آدمها بودند و پس از شکست خوردن در پیچ

و خیمهای زندگی تنها برای امرار معاش خود روی به سوی نقالی و پرده‌داری می‌آوردند.

رفته رفته نقالان در قهوه‌خانه‌ها جای خود را به تلویزیون دادند. پیش از انقلاب یکی دو مسابقه نقالی برگزار شد که تنها جنبه‌ای موزه‌ای و شاید تنها نمایش از واقعیت نقالی بود.

در سالهای اخیر نیز (پس از انقلاب اسلامی) تلاشهایی برای زنده کردن این هنر اصیل صورت گرفت و از جمله در چند شب متوالی در تالار محراب تهران چندین برنامه‌ی نقالی توسط یکی از اساتید نقالی ایران برگزار شد اما متأسفانه دیری نپایید. هم اکنون نه تنها نقالان فراموش شده‌اند بلکه حماسه‌های ملی نیز که راویان اصلی خود را از دست داده‌اند رفته رفته از اذهان پاک می‌شوند، به نحوی که دیگر کمتر جوانی را مشاهده می‌کنیم که داستان هفت خوان رستم، رستم و سهراب، بیژن و منیژه... را شنیده باشد و از محتوای آن آگاه باشد.

پاورقی:

- ۱) زرین کوب، عبدالحسین ارسطو و فن شعر. تهران: میرکیر، ۱۳۵۷.
- ۲) همان‌جا.
- ۳) محبوب، محمد جعفر. «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی». نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، س. ۸، ش. ۱، فروردین ۱۳۴۹.
- ۴) شهریار، خسرو. کتاب نمایش، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ۵) بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) سبک‌شناسی (ج ۲) تهران: امیرکبیر ۱۳۵۷.
- ۶) واعظ کاشفی سبزه‌وری، مولانا حسن. فوت‌نامه سطانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، بی‌جا. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران «۱۱۳»، ۱۳۵۰.
- ۷) همان‌جا، ۹۰ و ۸۷.
- ۸) شاردن، سیاحت‌نامه‌شاردن، نسخه خطی کتابخانه حسینیه ارشاد. این مطلب عیناً در کتاب «نمایش در ایران» بهرام بیضانی نقل شده است.
- ۹) فلسفی، نصرالله. «تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران»، سخن، س. ۵.
- ۱۰) بهار، ملک الشعرا، سبک‌شناسی ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۱) بیضانی، بهرام، نمایش در ایران، ۱۱ و ۱۳.
- ۱۲) همان‌جا - بیضانی، سبک‌شناسی مدرک فوق از فرهنگ اندراج ذیل صورت‌خوان اخذ کرده است.
- ۱۳) محبوب، محمد جعفر. «تحول نقالی و قصه‌خوانی، تربیت قصه‌خوانان و طومارهای نقالی» نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، س. ۸، ش. ۱ فروردین ۱۳۴۹.
- ۱۴) بیضانی، بهرام، نمایش در ایران، ۱۱ و ۱۳.
- ۱۵) هدایت، صادق، علوه خاتم، تهران: امیرکبیر ۱۳۴۲.